



از حاشیه‌ها و تاثیر آن سریال بر کاراکتر بازیگری‌اش جدا کند.

**عده‌ای سبک بازی حامد بهداد را طوری می‌دانند که نسل بعدی خودش را تحت تاثیرش قرار داده است. شما با این نظر موافق هستید؟**

به هر حال تاثیر پذیری بازیگران از یکدیگر، چه خارجی و چه ایرانی اجتناب‌ناپذیر است. خود بهداد همواره از عشقش به مارلون براندو گفته است. این رویکرد اشکالی هم ندارد و چه بسا تاثیر آن در چند کار دیده شود اما به مرور زمان بازیگر و هنرمند واقعی می‌تواند راه خودش را جدا کند و فیلتر خودش را اولویت قرار دهد؛ یعنی نقش‌ها را از فیلتر خودش عبور دهد نه اینکه بخواهد یک جلوه از بازیگر دیگری باشد. به نظرم کسی که بتواند این کار را کند جای پای خودش را در ذهن مخاطب حفظ می‌کند و همچنان مخاطب کنجکاو است او را دنبال کند.

**حامد بهداد می‌داند که کجا و به چه میزان باید دیده شود تا هم از چشم نیفتد و هم به حاشیه رانده نشود. در واقع می‌شود گفت که عطش دیده شدن و خودنمایی ندارد و در مدیوم نمایش خانگی و سینما هم اینطور نیست که مدام حضور داشته باشد. از طرفی ما سوپرستاره‌هایی را داریم که در همه جا حضور مداوم دارند و زمانی که فیلمی هم برای اکران داشته باشند دیگر استقبال سابق از آن‌ها نمی‌شود. می‌توانیم بگوییم یکی از دلایلی که باعث می‌شود تا بهداد همچنان طرفدارانش را به سینما بیاورد همین مورد است؟**

این مسئله در مورد همه و بخصوص بازیگران صدق می‌کند؛ اینکه بدانند چقدر باید باشند

- گریم و پوشش به تصویر بیرونی این کاراکتر کمک کرده و در مورد امیر شایگان صدق می‌کند اما در مورد همه کاراکترها این چنین نیست. در مجموع ما با یک حامد بهداد متفاوت اما در عین حال واقعی و نه عجیب و غریب روبه‌رو هستیم که می‌تواند او را باور کرد و پذیرفت. این کاراکتر برآمده از تاریخ معاصر ما و واقعی است و فاصله‌ی زمانی او با مخاطب امروز کم است. این نکته می‌توانست ریسک به همراه داشته باشد اما در مجموع این کاراکتر را قابل تامل و پذیرفتنی کرده است.

**بعد از سریال «دل» که در کل اثر ضعیفی بود، انتقادهایی به حضور حامد بهداد در این سریال سطح پایین شد اما او با «می‌خواهم زنده بمانم» آن را جبران کرد. شما تفاوت این دو انتخاب و ریسک آن را چطور ارزیابی می‌کنید؟**

- به نظرم قابل مقایسه نیست چون «دل» کار بسیار ضعیفی بود که سستی آن فقط به حضور یا بازی حامد بهداد مرتبط نبود و به مجموعه عوامل بستگی داشت. بالاخره همه می‌توانند اشتباه کنند و این می‌تواند یک انتخاب غلط باشد. هر چند مجموعه‌ای از بازیگران خوب در کار حضور داشتند اما در کلیت کار سهیل انگاری بزرگی بود؛ هم در فیلمنامه، هم کارگردانی، هم بازی‌ها و ... منوچهر هادی در دهه‌های گذشته فیلم‌هایی مثل «کارگر ساده نیازمندیم» و «زندگی جای دیگری است» و ... را ساخته که فیلم‌های متوسط و گاه خوب و قابل تاملی بودند. به نظرم درست بودن کار در ابتدا از مرحله فیلمنامه شکل می‌گیرد و تشخیص درست بهداد در «می‌خواهم زنده بمانم» باعث شد جهش خوبی نسبت به «دل» داشته باشد و بتواند خودش را

و چقدر برای بازسازی خودشان وقت بگذارند تا به خود و مخاطب فرصت بدهند در فضا، حال و هوا و اتمسفری جدید آنها را دنبال کند. این توجه نشانگر هوشمندی بازیگر است اما متأسفانه می‌بینیم بسیاری این فرصت را به خودشان و مخاطب نمی‌دهند و چه بسا در چشم‌پوشی‌ها عاملی برای فراموش شدن می‌دانند. در صورتیکه بسیاری از بازیگران خوب حتی ستاره‌های سینمای قبل از انقلاب در طول این چهل و سه سال دیده نشدند، اما مخاطب همچنان به آن‌ها استناد می‌کند، دوستشان دارد و حتی در زمان حال با آن‌ها خاطر بازی می‌کند. بهداد هم گاهی اوقات یک سری نقش‌هایی را پشت سر هم بازی کرده و حتی در مقاطعی پر کار بوده است. مثلاً در سریال «دندون طلا» از داود میرباقری که در اوایل شکل‌گیری نمایش خانگی ساخته شده، بازی کرد اما بعد فرصتی برای خود و مخاطبش قائل شد. تشخیص اینکه بدانی کی، کجا و به چه شکل باشی، مهم است اما یک سری عوامل باید دست به دست هم بدهند تا این برنامه‌ریزی درست از کار در آید. او بعد از دوره‌ای که به نظر می‌آمد دچار رکود و تکرار خودش شده، توانست مخاطب را با رفتن به سمت نقش‌های درونی غافلگیر کند. به نظرم این رویکرد می‌تواند موید این نکته باشد که او جزو بازیگرانی است که همچنان می‌توان انتظار داشت کار متفاوتی انجام دهد و امیدوارم این روند را همچنان حفظ کند.

**حامد بهداد ارتباطش را با رسانه قطع نمی‌کند، کماکان گفت‌وگو می‌کند و حتی به عنوان یک فعال مدنی - سیاسی هم سعی می‌کند اعتراضاتش را بگوید. نظر شما راجع به این مسأله چیست؟**

قطعا ارتباط شفاف با رسانه اتفاق خوبی است اما برخی این ارتباط را قطع می‌کنند که اینهم یک نوع شیوه‌ی رفتاری است که می‌تواند مسبوق به سابقه و بدلائل فرامتنی هم باشد. بهداد سعی کرده شفاف باشد و جایی که لازم بوده توضیح دهد و این حیطه را همچنان جدی بگیرد. به نظرم این خصوصیت متأثر از خود بی‌پرده، صریح و عریان اوست که آن را جنبه‌ی مثبت یک بازیگر می‌دانم.

**بزرگ‌ترین اشتباه و بزرگ‌ترین نقطه قوت او را در کارنامه کاری‌اش چه می‌دانید؟**

در آثار او «دل» را کار بسیار ضعیفی می‌دانم اما شاید وجهی برای مجاب شدن او در کار بوده که ما از آن بی‌اطلاعیم. تجربه‌های او با اساتیدی همچون داریوش مهرجویی، مسعود کیمیایی و حتی حمید نعمت‌الله (آرایش غلیظ) را شخصاً جزو نقاط قوت کارنامه‌اش نمی‌دانم، هر چند وجودشان در کارنامه یک بازیگر مهم است. او نقش مهجور و سختی همچون کاراکتر سیاوش کسرای در «شبانروز» دارد که متأسفانه دیده نشد. «پوتیک»، «سعادت‌آباد»، «سند معبر»، «قصر شیرین» و «گیجگاه» که در جشنواره فجر به نمایش درآمدند، از کارهای قابل تامل او هستند.



**در سریال «دندون طلا» داود میرباقری که در اوایل شکل‌گیری نمایش خانگی ساخته شد، بازی کرد اما بعد فرصتی برای خود و مخاطبش قائل شد. تشخیص اینکه بدانی کی، کجا و به چه شکل باشی، مهم است اما یک سری عوامل باید دست به دست هم بدهند تا این برنامه‌ریزی درست از کار در آید. او بعد از دوره‌ای که به نظر می‌آمد دچار رکود و تکرار خودش شده، توانست مخاطب را با رفتن به سمت نقش‌های درونی غافلگیر کند**